سیمای ملوک در شعر ملِک

غلامحسین ملایی[1]
دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر
دکتر سید جعفر حمیدی
استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

چکیده
در آیینهٔ شعر ملک‌الشعرای بهار، نمایه‌های مجسم شخصیتی فرمان‌روایان به‌خوبی هویداست. او به عنوان بزرگ‌ترین شاعر معاصر و صدای مردم، توانست انتظار این مردم را از فرمان‌روایان بیان کند و از زاویهٔ دید آنها به نقد و داوری ملوک بنشیند. بهار در مواجهه با فرمان‌روایان عصر خوشبین است و به امید بهبودی اوضاع، تلخی پند را با شیرینی مدح درهم می‌آمیزد، هشدار و پند می‌دهد اما اگر کارگر نیفتاد، مردانه نقاب از چهرهٔ زشت حاکمان برمی‌دارد و آنان را رسوا می‌سازد، سراسر شعر او از تصاویر زشت حاکمان زمانه پر شده، اما فضای روشن امید به نسل آیندهٔ ایران در آن به خوبی پیداست. در این مقاله، سعی بر آن است که شخصیت و عمل‌کرد پادشاهان سلسلهٔ قاجار از نگاه او بررسی شود.

واژه‌های کلیدی : ملک الشعرا بهار، قاجار، پادشاه، نکوهش، ستایش.

1 - mik_1391 @ yahoo.com

تاریخ دریافت
91/3/17
تاریخ پذیرش
91/5/21

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

مقدمه

درخت تناور ادب پارسی در قرن اخیر به زیور آثار ملک‌الشعرای بهار آراسته گشته و تاکنون نیز مایۀ اعجاب بزرگان ادب شده است، شاید «پس از گذشت سالیان و فرونشستن گرد رفتگان معاصر او، وقت آن است که به چهرۀ واقعی بهار که بر اریکۀ پادشاهی سخن تکیه زده دیگربار نظری بیفکنیم.» (یغمایی، 1330: 6) او این توفیق را داشت که در مکان و زمان مناسب (عصر مشروطه) قرار گیرد و صدای رسای مردم ستمدیده و سیلی‌خوردۀ عصر خود باشد، صدایی که پس از یک قرن، همچون چشمه‌ای زلال در بستر ضمیر ایرانیان و فارسی‌زبانان در حرکت است .

بررسی چکامه‌های او در کشف زوایای ناگفتۀ تاریخ معاصر مهم است زیرا «تاریخ و ادب فارسی دوشادوش یکدیگر حرکت کرده‌اند. آن‌چه در تاریخ نیامده در ادب و به‌خصوص در شعر فارسی می‌تواند دیده‌شود و در مقابل، درک ریشه‌های ادب فارسی بی‌آنکه به حوادث تاریخی توجه‌شود، امکان‌پذیر نیست.» (اسلامی ندوشن، 1376: 59) و «اگر همین اشعار را که از ابتدای انقلاب ایران تا امروز انشا شده، جمع‌آوری کنند تقریباً تاریخ منظوم انقلاب [مشروطه] را تشکیل خواهد داد.» (براون، 1386: 53) هدف این تحقیق بررسی «نمایه‌های مجسم شخصیتی پادشاهان قاجار در شعر ملک‌الشعرای بهار» است بدان امید که از رهگذر این تصویر، دریچه‌ای برای شناخت ضمیر مردم ایران‌زمین و شخصیت درونی شاعر گشوده شود. در پاسخ به این‌که چرا شعر بهار از میان شاعران دورۀ مشروطه نامزد شده‌است، باید به شخصیت چندبعدی او در زمینۀ سیاست و احاطه‌اش بر رشته‌های مختلف شعر و ادب، نقد، دستور و... اشاره کرد و پیرامون هر یک توضیحی داد:

1- بهار شخصیت ممتاز ادبی این قرن و شاخص ادبیات این دوره به‌شمار می‌رود و هیچ کس از لحاظ ادبی با او همتا نیست؛ بزرگانی چون استاد همایی (گلبن،1380:70)، خلیل الله خلیلی (همان: 150)، پروین گنابادی (همان: 166)، فروزانفر و خطیبی او را استاد مسلم قرن اخیر می‌دانند و عده‌ای چون علامه دهخدا (*همان*: 139) و استاد ذبیح‌الله صفا (احمدی گیوی،1387: 62) هم‌صدا با بهار این نغمه را تکرار می‌کنند:

هفتصد سال است ایران شاعری چون من ندید — این سخن ورد زبان مردم ایران بود
از پس سعدی و حافظ کز جلال معنوی — رتبت ایوان‌شان بر تارک کیوان بود
آن اساتید دگر هستند شاگرد بهار — گر امامی گر همام ار سیف گر سلمان بود

(بهار، 1382: 388)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

2- بهار با تالیف *تاریخ مختصر احزاب سیاسی*» و مقالات متعدد در این زمینه، ثابت کرده از تاریخ گذشته و معاصر ایران به‌خوبی آگاه است و در هر فرصتی با حسرت به تاریخ پرافتخار ایران باستان اشاره می‌کند.

3- دکتر غلامحسین یوسفی دربارهٔ دید نقّادانهٔ او در مسایل گوناگون می‌گوید: « اهل تقلید و تعبد نیست، فکری دارد زنده و دور پرواز و هوشی تیز و در برابر اندیشه‌های رایج عصری و آن‌چه بدو عرضه می‌شود به‌آسانی تسلیم نمی‌گردد.» (احمدی گیوی، 1387: 54) خود او نیز در این باره می‌گوید: «چیزهایی که مردم بد می‌دانند من گاهی خوب یا موهوم دانسته و چیزهایی که خوب می‌دانند، غالباً بلکه همیشه بد یا غیر قابل ذکر می‌شناسم زیرا از تقلید بیش از لزوم می‌گریزم.» (گلبن1380: 241) این روحیهٔ انتقادی علاوه بر شعر و ادب، روزنامه‌نگاری و معلمی در سیاست و تاریخ نیز جریان دارد و نقد حاکمان زمان و محیط اجتماعی در شعر او هویداست. برای نمونه توصیف او از «زندان شهربانی» رضاشاه، زندانی تاریک و متعفن به گسترهٔ ایران‌زمین را در ذهن تداعی می‌کند و آن چنان دقیق و انسانی است که هم‌زمان حس تحسین و نفرت مخاطب را برمی‌انگیزد.

4- بهار شاعری سیاست‌مدار است و بیشتر عمر خود را در این راه سپری کرده‌است، نفوذ سیاست در زندگی او تا بدان حد است که به قول مرحوم زرین‌کوب: «حرفه و شغل وی شاعری نیست، سیاست است.» (همان: 189)

پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ بهار و نگاه او به سیاست و حاکمان زمانه مطالب بسیاری در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه ارائه شده است، در این زمینه می‌توان کتاب «*بلند آفتاب خراسان*» از محمد گُلبن و «*ستایشگر آزادی*» از احمدی گیوی را که شامل مجموعه مقالاتی در معرفی شعر و شخصیت سیاسی و ادبی بهار است نام برد. آثاری چون «*چهار شاعر آزادی*» و مجموعهٔ «*شهر شعر...*» از محمدعلی سپانلو در نقد و تحلیل ذهن و زبان شعرا و کتاب «ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت» به قلم عبدالرحیم ذاکر حسین دربارهٔ اشعار بهار متناسب با هر رویداد سیاسی تالیف شده است. هم‌چنین کتاب «یا مرگ یا تجدد» از ماشاالله آجودانی در حوزه‌ی شعر و ادب مشروطه در کنار «از صبا تا نیما»ی یحیی آرین‌پور نیز از آثار ارزشمند در این زمینه به شمار می‌رود. در این زمینه مقالات متعددی نیز از استادان ادب فارسی چون شفیعی کدکنی «شعر بهار»، حسین خطیبی «جایگاه بهار...» و ...ارائه

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

شده است. شهین سراج نیز علاوه بر رسالهٔ دکتری خود با عنوان «مفهوم وطن در شعر بهار» مقالات متعددی در این زمینه تالیف کرده است.

دوران پادشاهی آغامحمدخان قاجار (1211-1209ه.ق.)

با مرگ نادرشاه افشار جامعهٔ ایران مجدداً دچار فتور و هرج و مرج شدید گردید و پس از کشمکش‌های فراوان، کریم‌خان زند موفق شد با غلبه بر مدعیان، حاکمیت بخشی از ایران را در اختیار بگیرد. محمدتقی بهار با ستایش خلق و خوی کریم‌خان که به دلیل تواضع و مهربانی خود را «وکیل الرعایا» می‌خواند سروده است:

بس که بُد راد و فروتن شه نخواندی خویش را خود وکیل زیر دستان نام راندی خویش را
(بهار: 85)

اما پس از مرگ وی:

جانشینان ورا شد جهل و استبـداد جفـت طالع بیـدارشان از جهل و استبداد خفـت
صَرصَر بـی‌دولتی‌شان خرمن آمـال رُفــت پس گُل قاجـاریان از گلشن عزت شکفت
(*همان*: 86)

هر چند فتحعلی‌شاه قاجار با طبع شاعرانه‌اش، عموی خود آغامحمدخان و پیامبر گرامی اسلام را در کنار هم قرار می‌دهد: «دو محمد در جهان پیدا شد از ترک و عرب» (زرین کوب 1369 ج3: 619) و بهار ورود قاجاریان را به عرصهٔ حاکمیت ایران به شکفتن گل تشبیه می‌کند اما در واقع او چون تیغی در چشم باغبان خود فرو رفت:

راند حکمی زشت بر لطفعلی‌خان شاه زنـــد پس بکندش چشم و آوردش به ری بسته به بند
(بهار1382 :97)

حکایت این بود که آغامحمدخان چون طفلی در دامان پرعطوفت دستگاه حکومتی کریم خان رشد کرد و با دلاوری و سنگدلی توانست، سلسلهٔ قاجاریه را که یکی از جنجالی‌ترین طوایف و حکومت‌های ایران بود، بنا نهد.

ایل قاجار چون دیگر قبایل ترک «از ایل‌های کوچ‌نشینی بودند که به همراه مغول‌ها به ایران وارد شدند و از همان آغاز مانند سایر ایلات و عشایر در طلب قدرت و زمام‌داری کوشیدند ولی در عرصهٔ شطرنج سیاست ایران، مدت‌ها سرباز پیاده‌ای بیش نبودند» (شمیم، 1370: 22) تا اینکه شاه‌عباس صفوی زیرکانه آنها را جهت مقابله با ایلات مهاجم و مدعی، به‌خدمت گرفت و آنها به‌تدریج صاحب قدرت شدند و در نهایت با ضعف زندیان و درایت آغامحمدخان، در سال 1209 هجری قمری سکان مملکت را در اختیار گرفتند.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

در شروع فرمانروایی قاجاریان، کشور ایران به‌صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد و «آغا محمدخان اولین و بهترین نمونهٔ یک رییس ایلاتی بود. وی از طریق شبکه‌های ارتباطی ایلاتی،... برای قدرت جنگیده، آن را به دست آورد و مستحکم کرد.» (آبراهامیان، 1389: 48) بدین گونه توانست یک وحدت ملی را موجب شود و امنیت نسبی برقرار سازد، از این رو بهار او را در میان پادشاهان قاجار، شایستهٔ تحسین می‌داند:

اوست اندر پادشاهی مغز و اینان جمله پوست　　یک تن از اینان اگر شایان تحسین است، اوست
(بهار،1382: 86)

و یک‌رنگی و سلحشوری و درایت او را می‌ستاید:

بی دو رنگی بُد به دشمن، دشمن و با دوست، دوست
آفرین بر شهریاری کاینش طبع و اینش خوست
گاه کوشش، راست گفتی ساخته از سنگ و روست
گاه تدبیر آنچه گفتی خلق گفتندی نکوست
(بهار:86)

اما در عین‌حال موسس قاجاریه را به خاطر پول‌دوستی، بی‌رحمی و قساوت قلب در نظرها خوار و بی‌مقدار می‌داند:

باری او را بود در شاهی دو خوی ناپسند　　خسّت بسیار و بی‌انصافی بالابلند
نیمهٔ مردان کرمان را به‌خواری چشم کند　　دختران‌شان را به ذلّ بردگی اندر فکند
راند حکمی زشت بر لطفعلی‌خان شاه زند　　پس بکندش چشم و آوردش به ری بسته به بند
در ری آن شهزادهٔ آزاده را بر دار کرد　　خویش را نزد جوانمردان گیتی خوار کرد
(*همان*: 87-86)

وی پس از غلبه بر مدعیان، تهران را به عنوان مرکز حکومت خود در نظر گرفت و در سال 1209 هجری قمری رسماً خود را حاکم ایران خواند و چون توسط عادل‌شاه، مقطوع النسل شده بود، برادر زاده‌اش، موسوم به باباخان را به‌عنوان ولیعهد در شیراز تعیین نمود.

شوشی، آخرین مکانی بود که این پادشاه با کرّ و فرّ به چشم دید، زیرا بر اثر خسّت و سخت‌گیری و بداخلاقی به‌وسیلهٔ دو تن از پیشکارانش، شبانه در بستر به قتل رسید:

اندر اردوگاه پیرامون شوشی نیم شب　　کرد از دو خادم دیرینه خربوزه طلب
بهرش آوردند و شه بنمود بر آنان غضب　　گفت: ازین خربوزه خوردستید بی‌شرط ادب
بامدادان چشم‌هاتان برکنم تا زان سبب　　عبرت افزایید زیرا عبرت افزاید تعب

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

وآن دواش از بیم جان کشتندنزدیک سحر خست و بی‌رحمی آری این چنین بخشد ثمر
(*همان*: 87)

و این‌گونه، بعد از هجده ماه در سال 1211 هجری قمری به حکومت آغامحمدخان، خاتمه داده شد و این باباخان بود که با موافقت ریش‌سفیدان توانست حکومت را در دست گیرد و رسماً در سال 1212 با نام «فتحعلی شاه» تاج‌گذاری کند.

شد سپس فتح‌علی شه اندر ایران پادشاه بود سلطانـــی رحیم و شهریاری با حیـــا
(*همان*: 87)

دوران پادشاهی فتحعلی شاه قاجار (1250– 1212 ه.ق.)

اصولاً در دولت قاجار، شاه صاحب اختیار جان و مال و ناموس مردم محسوب می‌شد. دربار فتحعلی شاه را فساد، رشوه و توطئه دربرگرفته بود. او نیز رویۀ آغامحمد خان که سمت مرشدش را داشت (آصف، 1352 : 360) در پیش گرفت و با سوءظن و سخت‌گیری، حکومت راند و حتی به نزدیکان خود، چون اعتمادالدوله، که در به تخت نشستن او نقش اساسی داشت، نیز رحم نکرد. این دوست‌کُشی بعدها سرمشق دیگر شاهان قاجار در قتل قائم مقام و امیرکبیر و...گردید.

علی‌رغم سادگی دربار آغامحمدخان و چادرنشینی او، فتحعلی‌شاه، شیوۀ حکومت‌داری خود را عوض کرد و تلاش کرد «با ایجاد بورکراسی گسترده، قدرت خود را نهادینه کند و موقعیت خود را با تشکیل ارتشی کارآمد و دایمی تثبیت [نماید] و با تقلید از سنن و مراسم درباری پادشاهان گذشته به حکومت خود مشروعیت ببخشد.» (آبراهامیان، 1389 : 48) و در صدد جلب نظر علمای دینی برآمد، تاج شاهی بر سر نهاد، شعرا را در دربار خود گرد کرد و شاهنامه سرایی را احیا نمود.

لطف‌ها فرمود بر فتحعلی خان صبا شعر و صنعت یافت از تشویق او قدر و بها
(بهار1382 : 87)

دورۀ جنگ‌های ایران و روس در زمان فتحعلی‌شاه آغاز شد. این جنگ‌ها ده سال طول کشید و مرده‌ریگی جز خواری، زبونی و هزینه‌های هنگفت برای مردم ایران به‌همراه نداشت. داغ امضای عهدنامه‌های ننگین گلستان و ترکمان‌چای و از دست‌رفتن حاصل‌خیزترین مناطق شمالی کشور، از پیشانی ایران هیچ‌گاه زدودنی نیست:

روس با ما جنگ کرد و در گلستان عهد بست لیک ناگه عهدهای بسته را درهم شکست
حمـله به تبریـز کـرد و داد جنگی تازه دست عاقبت در ترکمان‌چایی ز نو پیمان ببست
(*همان*: 87)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

از امتیازات ویژهٔ این عصر وجود ولیعهد شایسته و کاردان به نام عباس‌میرزا بود. فداکاری او در جنگ بر اثر عدم حمایت پدر و خیانت درباریان به جایی نرسید (کاسب، 1368 : 67) و به تعبیر بهار:

شاه عباس از پس آن عهد و پیمان خوار شد نایب شه بود لیکن راندهٔ دربار شد
متهم شد در شکست روس و بی‌مقدار شد در خراسان رفت و آن‌جا ز اندهان بیمار شد
(*بهار 1382*: 88)

یک سال پس از مرگ عباس‌میرزا، (1249ه.ق)، فتحعلی‌شاه نیز پس از 37 سال حکومت در 68 سالگی درگذشت و از او به‌جز زراندوزی، خوشگذرانی و حرمسراسازی و بیش از هزار اولاد و زوجه حاصلی باقی نماند. (لسان‌الملک سپهر، 1363 : 292)

دوران پادشاهی محمدشاه (1264-1250 ه . ق.)

ملک‌الشعرا بهار به قدرت رسیدن محمدشاه را در سایهٔ حمایت دولت روس طبق قرارداد ترکمان‌چای و کفایت قائم مقام فراهانی می‌داند:

جانشین بُد شه‌محمد، زادهٔ عباس‌شاه زان که عهد روس و ایران بُد بر این معنی گواه
(بهار: 88)

دربار محمدشاه نیز مشحون از افراد متملق و جاه‌پرست و مال‌اندوز بود. این فضای بیمارگونه موجب عدم هضم و پذیرش اصلاحات و برنامه‌های نوین قائم‌مقام گردید. به همین خاطر با تحریک درباریان سودجو، قتل وی رقم زده شد. نکتهٔ جالب این است که بهار در نقل تاریخ این دوره بدون کوچک‌ترین اشاره به شخصیت محمدشاه بارها از ویژگی‌های قائم مقام می‌گوید و به‌خاطر تلاش در جهت نظم امور کشور و دربار، صلح با روس، ابداع شیوه‌ی جدید در نثر و ... او را می‌ستاید:

خواجه بوالقاسم به کار روس و ایران دست داشت در منظم کردن ایران بسی همت گماشت
در فن انشا ز نو تخمی به باغ فضل کاشت شعر را نیکو سرود و نامه را نیکو نگاشت
در نگارستان به ناحق کشته شد قائم مقام یافت حاجی میرزا آقاسی آن جاه و مقام
(*همان*:88)

محمدشاه که خود ظاهری زاهدانه داشت معلم و مرشد درویش‌مسلکش یعنی میرزا آقاسی را به جای قائم‌مقام به صدرات برگزید اما او راه به جایی نبرد و نتوانست کشتی بی‌سکان ایران را به ساحل امنی سوق دهد و تنها به پر کردن کیسهٔ خود بسنده کرد :

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

ساخت بهر خود ضیاع وافر از ملـک و قنات　　دست و پـایی کرد تا شه را پدید آمد وفات
(*همان*:88)

در نهایت محمدشاه با بی‌لیاقتی و ناتوانی (سال 1264ه.ق.) بعد از چهارده سال و سه ماه حکمرانی به بیماری نقرس درگذشت.

دوران پادشاهی ناصرالدین‌شاه (1313-1264 ه. ق.)

او توانست در شانزده سالگی، به مدد مادرش مهدعلیا و میرزا تقی‌خان امیرکبیر، تاج شاهی بر سر نهد. صِغر سنّ او موجب شد که مهدعلیا و اعتمادالسلطنه سکان‌دار امور شوند.

ناصرالدین‌شاه، جوانی بود نادانسته کار　　مهدعلیا مادرش در کارهـا دایرمدار
(*همان*: 89)

ضعف و زبونی سیاسی، اضمحلال فرهنگی، فضای مسموم رشوه‌خواری، چاپلوسی و بیگانه‌پرستی این دوره را به دوران بی‌خبری ایران بدل کرده بود. به همه‌ی این‌ها باید استبداد شاه جوان و دادن امتیازات متعدد به اتباع خارجی و... را افزود، گویی در حالی که اروپا با تکیه بر پیشرفت‌های علمی، دنیا را تسخیر می‌کرد ایران به خواب خرگوشی فرو رفته بود:

وز دگر سو جنبش علمی به عالم یافت بار　　لیک ایران بود غرق خواب و جهل و اضطـرار
در کناری اوفتاده سست و غافل زین امور　　انگلیس و روس بر وی چیره از نزدیک و دور
(*همان*: 99)

شیبانی از برجسته‌ترین ستایشگران ناصرالدین‌شاه نیز در توصیف این ایام می‌نالد:

باغ پـــریشان و سـرو و کـاج پـریشان　　مُلک پریشان و تخت و تـاج پریشان
شـــه نکنـد هیچ خواب امن چـو دارد　　بستـر شـوریـــده و دواج پـریشـــان
(آرین پور، 1372 ج 1: 141)

در اواخر دورۀ ناصری، تمامی مظاهر واپس‌گرایی و عقب‌ماندگی نمایان شده‌بود، هزینه‌های هنگفت دربار و سفرهای پرهزینه و بی‌نتیجۀ شاه به فرنگ، جان مردم را به لب رسانده‌بود اما رفتار مستبدانۀ او جرأت اعتراض را از همه گرفته‌بود.

سـه نوبت شتابید سـوی فـرنگ　　نیفزود او را به دل عار و ننگ
خزینه تهی گشت و ملت گـــدا　　ز بیـداد او دست‌ها بـر خـــدا
(ناظم الاسلام کرمانی،1384: 144)

برجسته‌ترین شخصیت دربار ناصرالدین شاه، میرزاتقی‌خان امیرکبیر بود که افق‌های تازه‌ای را برای ایران مد نظر داشت. بهار در توصیف او بارها لب به تحسین گشوده است:

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

مردم دربار هر یک ناکسی مردم شکـــار بـود تنـها صـدر اعظم در پـی اصلاح کار ...
دزد و جاسوس‌و سخن‌چین زاحتسابش گشت پست
جمــع وخـــرج ملک را تنظیم‌داد آن حق‌پرست
(*بهار، 1382*: 89)

اما سرنوشت او چیزی جز همان عاقبت پیشوای خود ، قائم مقام، نبود، چون نه درباریان او را تحمل می‌کردند نه عوامل بیگانه، آنان دست به دست هم دادند و آن قدر بر شاه دمیدند تا بالاخره فرمان قتل وی امضا شد:

مادر شه بـا دگــر دربــاریان شـــوربخت همـره بیگانگان گشتنـد و کوشیدند سخت
شاه را دادند بیـم از انتقـال تـاج و تـخت شاه چُربک خورد و بنهاد اره بر پای درخت
پس به امـر شـاه، دژخیمی پـی اهلاک او رفت در گرمابـهٔ فیـن، ریخت خون پـاک او
(*همان*:89)

سقوط ارزش‌ها، خواری ایران زمین، دخالت بیگانگان، آشوب و تضعیف حکومت مرکزی از پیامدهای قتل او بود:

از پس مرگش در ایـران فکر نام و ننگ مرد خـون او گفتی که نقش عزت از ایران سترد
مرکزیت رفت و هر سـو والی و شهــزاده‌ای برد اقطاعــی و مردم را به غـــارت داده‌ای
(*همان*:99)

با مرگ امیرکبیر ناصرالدین شاه فرصت طلایی اصلاحات را از دست داد و در سیاست دچار روزمرگی گردید و در عین فقر و فلاکت مردم، به گشت و گذار در فرنگ پرداخت:

در مسیل مسکنت بغنود و چندی برگذشت سر زجا برداشت آن ساعت که آب از سر گذشت
وز پی گردش یکی سوی اروپـا بـرگذشت ماندش از پنجاه سال خسروی این سرگذشت...
(*همان*:91)

او ظاهراً پس از سی سال، فقدان شخصیتی چون امیرکبیر را احساس می‌کند:

آن شنیدم کز پی سی سال شاهی، گفت شاه: کای دریغا از چه رو کردم اتابک را تباه
(*همان*:90)

ملک‌الشعرا بهار نیم‌قرن بعد هنگام دیدار از حمام فین، بزرگواری و آثار امیر را می‌ستاید و از هر رخنهٔ دیوار، لعن و نفرین مردم آزادی‌خواه ایران را نثار ناصرالدین شاه می‌کند :

گـرمـابــهٔ خـونیـــن اتـابـک را بنـــگـــر گـویی که هنوز از غم او اشک‌فشان است
هـر رخنه دیوارش گویی که دهانی است کاندر حق دژخیمش نفرین به زبان است
(*همان*: 546)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

شاعر استفادهٔ ابزاری دولت‌های قاجار در برجسته‌کردن و تشویق علوم نظری چون شعر، ادب، فقه، و در عین‌حال غفلت از علوم تجربی و صنعت را یکی از دلایل فقر و عقب‌ماندگی کشور می‌داند:

علـم و تاریخ و ادب را گشت بـازاری عیـــان هم اصول حکـمت و فقـه و معانی و بیـان...
خود گرفتم شافعی و بوحنیفـه زنـده گشـت یا سخـــن چون روزگار انوری ارزنده گشـت
چیست حاصل گرنه بیخ فقر و ذلت کنده شـد بخت کشور شد سیه چون رخت کشور ژنده شد
(*همان*:90)

به عقیدهٔ او شاهی که بنده و ذلیل قدرت‌های بیگانه است نباید از افتخار و شکوه محمود غزنوی یا معنویت و اخلاق دم زند:

شه که در معنی بر شاهان عالم بنده گشت معنویت نیست در ملکش وگر پاینده گشت
(*همان*:90)

و در ترکیب‌بند «آیینهٔ عبرت» که جهت اندرز به محمدعلی‌شاه سروده، به مقایسهٔ شخصیت و شیوهٔ حکمرانی ناصرالدین‌شاه با شاهان این دوره می‌پردازد و با طنزی تلخ نتیجه می‌گیرد هر ستایشی را در حق او باید نکوهش به حساب آورد:

خود تناسب شرط باشد در جهات همسری وین تناسب از میان گم شد به عهد ناصری
گـر تنـاسب را بگیریـم از ملوک غـزنـــوی ناصرالدین‌شه به مشرق بوده سلطانی قوی...
صاحب تدبیر و عـزم و رای و طبع مستوی جمع در وی جملـه آداب و صفات خسروی
ور قیاس از عهد بیزمارک و گلادستون کنیم از ســـر انصاف بایـد مـدح را وارون کنیـم
(*همان*:90)

ثمرهٔ استبداد شاه، اخذ وام‌ها، واگذاری امتیازات و ...، نارضایتی شدید مردم بود. سرانجام وقتی شاه برای ادای شکرانهٔ نیم‌قرن حکومت به حضرت عبدالعظیم می‌رود صدای تپانچهٔ میرزارضای کرمانی، شاه را به خواب ابدی و مردم را به بیداری و انقلاب فرا می‌خواند:

تا به شه عبدالعظیمش راند دژخیم قضا وز قضا شد اندر آنجا کشتهٔ تیر رضا
(*همان*:91)

او را در جوار بارگاه حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند و میرزا رضا کرمانی را نیز بعد از بازجویی‌های مفصل به دار آویختند. او انگیزه‌اش را از قتل شاه، دفع ظلم خواند و در بازجویی گفته بود: «می‌خواستم خدمتی به ملت و دولت کنم.» (کرمانی، 1384: 79) از این پس فصل تازه‌ای در تاریخ بیداری مردم ایران رقم خورد و شمارش معکوس اضمحلال حکومت قاجاری شروع شد :

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

مرگش آغـاز غمان دودهٔ قـاجـار شـد از قضا تـاریخ مرگش هم «غـم بسیار» شـد
(*همان*:91)

دوران پادشاهی مظفرالدین شاه (1324-1269ه.ق.)

قتل ناصرالدین‌شاه، تاج پادشاهی را برای پنجمین امیر سلسلهٔ قاجار به ارمغان آورد. مظفرالدین‌شاه در واقع مردی ضعیف‌النفس و رقیق‌القلب بود، روحیهٔ صلح‌طلب و عدم تمایل او به استبداد، بزرگترین امتیاز برای آزادی‌خواهان به شمار می‌رفت:

انقلاب فکری اندر عهد او بر کار شـد جلسه‌ها ایجاد گشت و فکرها بیدار شـد
(*همان*:91)

او به عنوان ولیعهد تا چهل سالگی در آذربایجان محصور و از اوضاع ایران و جهان بی‌خبر بود و حتی فرصت تجربه‌اندوزی و تربیت سلطانی در دربار پدر را نیز از دست داده بود. از ویژگی‌های بارز او می‌توان شیفتگی به غرب را برشمرد، زیرا با اخذ وام‌های متعدد و سفرهای بی‌نتیجه به نیت درمان مزاج علیلش، موجبات افزایش بدهی ایران به دول خارجی و وابستگی بیشتر به آن‌ها را فراهم آورد:

از فرنگ آمـد به ایران طرفـه‌های رنگ رنگ شـاه را مجذوب کـرد، آوازهٔ شهـــر فرنگ
زان سبب کرد از اجانب قرض‌های بـی‌درنگ شد خریداری از آن زر، اندکی توپ و تفنگ
مابقی صـرف هـوس‌های شـه و دربـار شـد وان همـه وام گران بر دوش ایران بار شـد
(*همان*:91)

دربار او نیز هم‌چون دستگاه پدرانش مملو از متملّقانی بود که به جز خیانت به ایران‌زمین، عیاشی، تفرقه و نزاع، هنر دیگری را نیاموخته بودند. این امر مانع اصلاحات امین‌الدوله برای احیای روح تجددگرایی گشت به طوری که با اصلاح امور مالی شاه و درباریان به آنان برخورد و موجبات عزل سریع وی را فراهم آورد. پس از او:

...کرّ و فرّی کرد عیـن‌الدوله انـدر کار ملک لیک از آن پیچیده‌تر شد عقده‌ی دشوار ملک
کی به زورِ های و هو رونق پذیرد کار ملک کی شـــود ادبـار ملک، اصلاح از دربـار ملک
(*همان*:101)

در این اوضاع، بیماری شاه نیز بر تب جامعهٔ در حال احتضار ایران شدت بخشیده بود:

شاه خود بیمار و مانـده بی‌دوا بیمار مُلـک رشوت و تزویر و دزدی رایج بازار ملک
این چنین ملکی پریشان مانده دور از قافله کی شـود اصلاح با صوم و صلات نافله
(*همان*:92)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

بالاخره پس از مجاهدت‌های شجاعانهٔ مجتهدین و روشنفکران، روز چهاردهم جمادی الثانی سال 1324 قمری فرمان مشروطیت از طرف مظفرالدین‌شاه صادر گردید:

گشت صادر دست خط شه در اصلاح امور از قضا «عدل مظفر» گشت تاریخ صدور

(*همان*: 92)

و «روز یکشنبه هیجدهم ماه شعبان سال 1324 قمری مجلس شورای ملی با حضور وزیران و... در کاخ گلستان به وسیلهٔ مظفرالدین‌شاه رسماً افتتاح شد.» (شمیم، 1370: 461) حضور شاه با حال نزارش در حالی که دو نفر زیر بغل او را گرفته بودند، مُهر تأییدی بر تقاضای بحق مردم و ارزش نهادن به مجلس شورا بود .

داد بر مشروطه فرمان، خسرو والا تبـار منتخب شد مجلس شورا در اول روزگـار

(*بهار، 1382*: 93)

«حقیقت آن که مظفرالدین‌شاه با همه بیکارگی و درماندگی، مردی پاکدل و کم‌آزار بود ... هر چه بود فرمان مشروطیت را داد و از این جهت نام خود را در تاریخ مخلّد ساخت.» (آرین پور،1372: ج2: 4) به این سبب مردم حتی بعد مرگش، از خداوند برایش آمرزش می‌طلبیدند؛ از این رو بهار و بسیاری از شاعران این دوره به مدح مظفرالدین‌شاه می‌پردازند و با امید بهروزی ایران بارها عدل و داد، عظمت و شکوه و... او را در قالب‌های کلیشه‌ای همچون خسرو گیتی‌ستان، بهترین شهنشاه و... می‌ستایند:

شکـــر خداوند را که داد و دهش را طـــرفـه بـنـایی نهـاد پـادشـه راد

خسرو گیتی‌ستان مظفـرالـدین‌شاه آن کـه ز عدلش بنای ظلم برافـتاد

(*بهار، 1382*: 39)

او تنها چند روز پس از امضای فرمان مشروطیت، دار فانی را وداع می‌گوید:

اندر آن هنگام فرمان یافت شاه دادگر تاج و تخت ملک را بگذاشت از بهر پسر

(*همان*:93)

بهار که از جوانی مورد لطف درگاه مظفرالدین‌شاه بود در تعزیت او و تهنیت به تخت نشستن محمدعلی شاه ترجیع‌بندی با مطلع «صد شکر که این آمد و صد حیف که آن رفت»(*همان*: 66) سرود و در روزنامهٔ نوبهار مشهد منتشر کرد و به امید آن که شاه جوان با پیروی از پدر، قلوب مضطرب ملت را آرامش بخشد، او را تایید می‌کرد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

دوران پادشاهی محمدعلی شاه (1327-1324ه.ق.)

با مرگ مظفرالدین شاه، محمدعلی میرزا به‌عنوان ششمین پادشاه قاجار بر اریکهٔ سلطنت تکیه زد. وی در آغاز، به‌ظاهر رضایت خود را صریحاً نسبت به قانون اساسی و نظام مشروطیت اعلام کرد، از این‌رو شعرای عصر مشروطه به ستایش وی پرداختند:

رایت و دیهیم و خاتم و کمر و بخت باد مبارک به شهریار جوان بخت

(فراهانی،1307: 110)

اما طبیعت خودکامهٔ وی و وابستگی شدید به روس‌ها نمی‌گذاشت مخالفت و رفتار خصمانهٔ خود را با مشروطه‌طلب‌ها پنهان کند. او «با عدم دعوت از نمایندگان مجلس به مراسم تاجگذاری، آن‌ها را تحقیر کرد ... و وزرا را به نادیده‌گرفتن مجلس، تشویق کرد.» (آبراهامیان،1389:113) بهار با دیدن این اوضاع در ترکیب‌بند هفت‌صد بیتی «آیینهٔ عبرت» تاریخچهٔ ایران و عمل‌کرد شاهان را از پادشاهی کیومرث تا آخر دورهٔ مظفرالدین شاه برای محمدعلی شاه بازگو، و دلسوزانه او را نصیحت می‌کند:

این همه آثار شاهان خسروا افسانه نیست شاه را شاها، گزیر از سیرت شاهانه نیست
خیز و از داد و دهش آباد کن این خانه را اندک اندک دور کن از خانه‌ات بیگانه را

(بهار، 1382: 93)

و پس از سبکسری شاه مبنی بر دعوت از قشون روس، سعی می‌کند با لحنی هزل‌آمیز حس غیرت او را تحریک کند و او را از این اقدام نابخردانه بازدارد:

پادشاها نصیحتم بشنو مملکت را به دست روس مده
نوعروسی است مُلک و تو داماد به کسی دست نوعروس مده
روس اهریمنی است خونخواره به کف اهرمن دبوس مده
تا تقاضای دیگری نکند به نخستش مخوان و بوس مده

(*همان*: 1101)

عهدشکنی‌های پی‌درپی محمدعلی شاه، شاعر را وا می‌دارد دوباره هشدار دهد و عاقبت ناگوار «سلطان عبدالحمید»، پادشاه مستبد ترک، را به او گوشزد نماید:

گر بشکند عهد از ره جهل و غیّ ترسم چو عبدالحمید
گردد اسیر پنجهٔ اقتدار از نیروی نوبهار
خوش باشد ار زین شاه گیرند پند شاهان پیمان شکن

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

پیمان‌شکن را خصم دین گفت حق　　چنـــــدین چـه و چون مکـــن
(*همان*: 113)

اما وقتی پند کارگر نیست به خود می‌گوید «مدهـش پنـد کـه بر ددمنشـان پند هبـاست»(*همان*: 111) و مردانه در برابرش می‌ایستد و او را مستبد و پیمان‌شکن می‌خواند:

ملکـا جور مکـن پیشه و مشکـن پیمان　　که مکافـات خـداییـت بگیـرد دامـان

خودسر و هوسران:

ملکا خودسری و جور تو ایران‌سوز است　　به مکافات تو امروز وطن فیروز است

متکبر:

شاه خـود کیست بـدین کبر و انـانیت او　　تـا نکو بـاشـد دربـارهٔ مـا نـیت او

خطاکار، منافق و چنگیز زمان می‌خواند:

شاه یکدل نشـد و کـار هبا گشت و هـدر　　ملت خسته دریـن مرحله کن فکر دگـر
کِشـت مـلت را کـردی ز ستم پـاک درو　　شد کهن قصـهٔ چنگـیز ز بیـداد تـو نـو
(*همان*: 111-110)

محمدعلی شاه پس از چالش‌های بی‌پایان با مجلس و سوءقصد به جانش به‌طور جدی به فکر براندازی مشروطه افتاد و «با آنکه برای چهارمین‌بار در مجلس شورای ملی سوگند وفاداری به مشروطه خورده‌بود با کمک مشاورین روسی، درباریان و عناصر مرتجع روحانی و غیر روحانی، مقدمات مقابله با ملت را پی‌ریزی کرد.» (شمیم،1370: 496) از این رو سحرگاه یکی از روزهای تابستان سال 1326 هجری قمری به همراهی «لیاخوف» و گارد سلطنتی به سمت باغ‌شاه روانه شد و طی بیست روز اقامت به طراحی فتنه و توطئه مشغول بود. مجلس در برابر این تحرکات بی‌تفاوت ماند و با ناباوری شاهد به توپ بستن خانهٔ ملت شد.

محمدتقی بهار در واکنش به این اقدام در مستزادی با عنوان «کار ایران با خداست» با انتقاد از محمدعلی شاه می‌گوید به‌خاطر بدذاتی و کوری از دیدن خورشید عدالت عاجز است :

شاه ایران گر عدالت را نخواهد باک نیست　　زانکـــه طینت پـــاک نیست
دیدهٔ خفاش از خورشید در رنج و عناست　　کـار ایـــران بـا خـــــداست

و صاعقهٔ قهر الهی و انتقام آزادیخواهان را به او وعده می‌دهد:

باش تا آگه کند شـه را از این نابـخردی　　انـــــــتقام ایـــــــزدی
انتقام ایزدی برق است و نابخرد گیاست　　کـــار ایران بـا خـــــداست
(*بهار*،*1382*: 125)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

دوران استبداد او مستعجل بود زیرا خبر سرکوبی مشروطیت به‌سرعت به تمام کشور رسید. مجاهدین تبریز و رشت و ایل بختیاری به طرف تهران حرکت و در 27 جمادی الثانی 1327 قمری تهران را فتح نمودند. بهار در شب بشارت این فتح غریو شادی سر می‌دهد:

چندی ز بیـداد فرسوده گشتیم　　با خاک و با خون آلوده گشتیم
زیـر پی خصم فرسوده گشتیـم　　و مـروز دیگـر آسـوده گشتیـم
از ظلم ظالم، از کید بدخـــواه　　الحمـــدللـــه،الحمـــدللـــــه

(*همان*:126)

فاتحان تهران بی‌درنگ در بهارستان شورایی تشکیل دادند. این شورا در اولین نشست خود، محمدعلی شاه را از حکومت خلع نمود. بهار در قصیدهٔ «فتح تهران» و «فتح الفتوح» همین مضمون را همراه ستایش از رهبران انقلاب و تهنیت بر تخت نشستن احمد شاه تکرار می کند:

کوشش بدخواه ما یکسره شـــد بی اثـر　　خلـع شـد و طـرد شـد دشمن بیـدادگـر
بـه تـخت شـاهی نشست پادشه نامـور　　سلطان احمـد که هست زینت تاج و کمر

(*همان*: 143)

شاه مخلوع به مامن خود یعنی سفارت روس پناه برد و فرزند دوازده‌ساله‌اش، احمدمیرزا، به سلطنت برگزیده شد و مشروطه‌خواهان امور کشور را به دست گرفتند. در این میان محمدعلی شاه با حمایت روس‌ها برای بازگشت به قدرت موروثی، طی چند مرحله به ایران هجوم‌آورد ولی با سرافکندگی پا به فرار نهاد. و بهار در ترجیع بند «سبحان‌الله این چه رنگ است» فرار «ممدلی گریز پا» را دست مایهٔ طنز قرار داده است :

مـــن مـمـــــدلی گـــریـز پـایـــم　　بـا دولـــت روس آشـــنـایـــم
تهـــــران تـــو کـجا و مـن کجایـم　　خواهـم که به جانـــب توآیـم
کز عشـق تو کـــلـه‌ام دبـنـــگ است　　سبحان‌الله این چه رنـگ است...

(*همان*: 172-171)

دوران پادشاهی احمد شاه (جلوس 1327- عزل 1344 ه.ق.)

در زمان پادشاهی این کودک دوازده ساله، پایان یک قرن و نیم حکومت قاجار رقم خورد. رفتار او نه مثل پدر، که بیشتر به پدربزرگش شباهت داشت و از آن‌جا که او

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

نخستین پادشاهی بود که پس از قیام ملت علیه استبداد بر تخت سلطنت مشروطهٔ ایران نشست برخی آزادی‌خواهان از او استقبال کردند:

گردید ز احمدشاه دل‌ها همه شاد امروز بنشست به قسطنطین بر تخت رشاد امروز
(نسیم شمال: 215)

بهار نیز که بیشترین دشمنی را نسبت به محمدعلی شاه نشان داده، در مراسم تاجگذاری فرزندش، خوشبین است:

باشد تـا این پسر، نه بر طـــریق پدر زینت بخشد به ملک، آیین بخشد به دین
(بهار، 1382: 143)

و او را کی‌کاووس ثانی می‌خواند:

به سر بنهاد احمـدشـاه، دیهیـم کیـانی را ببین با تاج کی‌کاووس، کی‌کاووس ثانی را
(*همان*: 215)

و امیدوار است او بتواند ایران را بهشت سازد:

مُلک از او گردد معمورتر از باغ بهشت خاک از او گردد آبادتر از خاک فرنگ
(*همان*: 228)

از این رو شاه را به استفاده از فرصت پیش‌آمده (در جنگ جهانی اول) ترغیب می‌کند:

تو علم آری در این کشور، تو بربندی ز غفلت در تو بگشایی به مردم سر، کُنوز آسمانی را
(*همان*: 215)

و می‌گوید مملکت ویران است و چشم‌ها نگران به سوی تو:

ویـرانه‌ای است کشـــور ایـران ویـــرانـه را بـهـا و ثمـن نیـست
(*همان*: 233)

ظاهراً احمدشاه برخلاف پدرش به نظام مشروطه بی‌علاقه نبود اما کارداران نالایق، صباوت، بیماری و سفرهای متعدد به اروپا نگذاشت این شاه نوجوان تجلی بارزی داشته باشد و با آشکار شدن این ضعف و زبونی، آرزوی پادشاهی کارآمد چون جمشید و... در دل‌ها قوت می‌گیرد:

امید که جنبش کند این خون کیانی در ملت آرین
گیرند ز سر مردصفت تازه جـوانی چون مردم ژرمن
در مُلک نگهداری و در ملک‌ستانی کز سطوت جمشید وز قدرت بهمن
دارند بسی بر ورق دهر نشـانی (*همان*:235)

بهار دو سال پس از سلطنت احمدشاه در قصیدهٔ «راه عمل» دوباره او را نصیحت می‌کند:

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

فرصت مده از دست چو وقتی به کف افتاد　　کاین مـادر اقبال همه سالـه نـزایـد
بـا همـت و بـا عـزم قــوی مُلـک نگهـدار　　کز دغـدغه و سستی کاری نگشایـد
(*همان*: 233)

اما سستی اراده و ضعف جسمانی، افسار مملکت را از دست او ستانده بود. این اوضاع به تدریج موجب نارضایتی می‌شود، از این رو بهار (1296 ه.ش.)، در قصیدهٔ «شاه نادان» و مثنوی «شاه لئیم » با لحنی موهن احمدشاه را دزد، تن‌پرور، بی‌لیاقت، دروغگو، ترسو، محتکر، تنگ‌نظر، زرپرست و... خطاب می‌کند:

زین شه نــادان امـیـد مـلـک‌رانی داشتن　　هست چـون از دزد، چشم پاسبانی داشتن
کذب و جُبـن و احتکار و خسّت و رشوه‌خوری　　هیچ نـــاید راسـت بـا تـاج کیـــانی داشتن
کی سـزد از ارتجاعی‌زاده، قـانون پـــروری　　کی سـزد از گرگ، امیـــد شبـــانی داشتـن...
(*همان*:251)

پـادشهی بود بـــه عهـد قـدیـم　　شیفتـهٔ خـوردنـی و زرّ و سـیـم ...
سودخور و زرطلب و چشم‌تنگ　　بی‌عظمت چون نم خون روز جنگ
(*همان*:797)

پس از چاپ اشعاری ازین دست، روزنامهٔ نوبهار به امر دربار به مدت سه ماه توقیف می‌شود و بهار بنابر مصلحت و تجدید انتشار روزنامه و رفع کدورت شاه با سرودن قصیدهٔ «ای ملک» و «قهر و آشتی» و مثنوی «شاه دل آگاه» با لحنی نصیحت‌آمیز درصدد جبران برمی‌آید:

پادشهـــی در خـور احمد شه است　　در خـور احمد شه کار آگه است
گفتم از این دست سخنی چند نغز　　تـا شـنود خســرو بـیـدار مـغـز
دور نهــد خـستـگـی و بـیــم را　　بـرشـکـنـد پنـجـهٔ دژخـیـم را
(*همان*:799)

و از او می‌خواهد سررشتهٔ پادشاهی را حفظ کند و چاره‌ای برای نجات مملکت بیاندیشد:

جنبشی بـا خاطـر بیـدار، کاندر ملک ما　　مسکنت بیدار و آسایش به خواب است ای ملک
قبضهٔ شمشیر شاهان عجم، در دست تست　　تا کـــی این تیغ مبارک در قـــرابست ای ملک
آتشی در پنبه پنهانست، این دانیـم ما　　خاطر ما زین سبب در التهاب است ای ملک
(*همان*:252)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

در نهایت، وقتی (در سال 1298) فتنه و آشوب کشور را فلج کرده است، بهار از شاهی که «کلم فروشی در سویس را بر پادشاهی مُلک جمشید ترجیح می‌دهد»(بهار، 1386 : 39) قطع امید می‌کند و در نکوهش او و دربار ننگینش فریاد برمی‌آورد :

ای مردم دلخون وطن دغدغه تا کی چون شه ز وطن دل بکند، دل بکن از وی...

(*بهار، 1382* :270)

او پس از کودتای 1299 وقتی به زندان رضاخان می‌افتد ضمن قصیدۀ «هیجان روح» احمد شاه را مسئول همۀ گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های ایران می‌داند زیرا چون کودک، غیر از خواب و خور کاری ندارد و از سر طمع و مال‌اندوزی به بهای یک، ده برابر به مملکت ضرر زده و دربار پادشاهی جنگجو چون آغامحمد خان را به دکه و دکان بدل کرده است:

تلقین و دعای من در آن شب بود نفرین و هجای شاه بد گوهر

چون کودک شیرخواره از گیتی طرفی نگرفته غیر خواب و خور

شد دربار محمد غازی در دورۀ احمدی یکی متجر

و از بی‌رگی و بی‌شرمی در برابر مملکت خود احساس مسئولیت نمی‌کند :

آکنده و سرد پیکری چونان کز پیه فسرده قالبی منکر

اندیشه رفتن فرنگش بیش ز اندیشۀ رفتن سر و افسر

و آشکارا او را بی‌غیرت می‌خواند و در پایان از فرجام شوم زراندوزی و اعتماد به رضاخان جاه طلب، به او هشدار می‌دهد:

نه زور رضات می‌کند یاری نه نور ضیات می‌شود رهبر

(*همان* :281)

شاعر در سال 1304 به آسیب‌شناسی سلسلۀ قاجار پرداخته و دلیل انقراض آن را برمی‌شمارد:

بدرود گفت دولت قاجاری مرگ اندر آمد از پس بیماری

فرجام زشت خویش پدید آورد کندی و کاهلی و سبک‌ساری...

(*همان* :317)

بهار (در سال 1312) پس از سه بار تجربۀ زندان رضاخان، برای آخرین بار از این «پادشاه کم‌آزار و تنگ‌چشم» (*همان*:745) یاد می‌کند و می‌گوید پند مرا به خاطر حرص و آزمندی:

نشنید و ملول گشت از من دید بر من به دیدۀ دشمن

(*همان*:745)

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

سرانجام احمدشاه در سال 1307 خورشیدی، وقتی که رضاخان میر پنج، بنای حکومت پهلوی را پی‌ریزی می‌کرد، از دنیا می‌رود.

نتیجه

ملک‌الشعرا بهار توانسته است تلاطم‌های روحی ملتی سیلی‌خورده را در شعرش منعکس کند، گویی در شعر او روح جامعه و شاعر به هم پیوند می‌خورد و از این رو سزاوار است در گذر نسل‌ها ماندگار شود. ستایش‌ها و نکوهش‌های او از حاکمان زمانه، بیانگر عقیدهٔ مردم است و جنبهٔ شخصی ندارد؛ در پیرنگ تصویری که بهار از فرمان‌روایان معاصر ارایه می‌کند خوشبینی و امید را می‌توان دید اما این خود حاکم است که با رفتارش، آن را زشت یا زیبا می‌گرداند. او در شعرش، شیرینی مدح و تلخی پند را درهم می‌آمیزد تا حاکمان زمانه صدایش را بشنوند و اگر گوش شنوایی نیابد دلیرانه در برابر آن‌ها می‌ایستد و چهرهٔ زشت آن‌ها را رسوا می‌کند. تصویری که او از هفت پادشاه سلسلهٔ قاجار ارائه کرده، اغلب زشت و زننده است و نسبتاً با حقایق تاریخی منطبق می‌باشد و می‌تواند در هر زمان و مکان، فرمان روایان را از خواب غفلت و غرور قدرت برحذر دارد.

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]

کتاب‌نامه

آبراهامیان، یرواند 1389 ***تاریخ ایران مدرن***. ترجمهٔ محمدابراهیم فتاحی. چاپ دوم. تهران: نشر نی.

آرین پور، یحیی 1372 ***از صبا تا نیما***. جلد اول، چاپ نهم، تهران: انتشارات زوار

آصف، محمد هاشم 1352 ***رستم التواریخ***، به اهتمام محمد مشیری،چاپ دوم. تهران : نشر امیر کبیر

احمدی گیوی، حسن 1378 ***ستایشگر میهن و آزادی*** . چاپ اول. تهران : نشر قطره.

اسلامی ندوشن، محمدعلی 1376 ***ایران و تنهاییش***. چاپ اول. تهران: شرکت سهامی انتشار.

ـــــ ،ـــــ 1340 **یغما**، شماره4 سال 14 ، تیرماه 1340

براون، ادوارد 1386 ***تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت***. عباسی. اول. تهران : نشرعلم.

بهار، محمدتقی 1386 ***تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران***. ج1. چاپ هفتم. تهران : نشر امیرکبیر.

ـــــ ،ـــــ 1382 ***دیوان ملک الشعرا بهار***. چاپ اول . تهران : نشر آزاد مهر

خلیلی، خلیل‌الله 1380.«به یاد استاد سخن مرحوم بهار»، در ***بلند آفتاب خراسان***. به اهتمام محمد گلبن. چاپ اول.تهران: رسانش.صص153-150

زرین کوب ،عبدالحسین 1369 ***نقد ادبی***، جلد اول، چاپ چهارم. تهران : امیرکبیر.

سراج، شهین 1390«جلوه‌های وطن در شعر بهار» .*(سایت ملک الشعرا بهار www.bahar.fr*

شمیم، علی اصغر 1370 ***ایران در دورهٔ سلطنت قاجار***. چاپ دوم . تهران : علمی.

کاسب، عزیزاله 1368 ***منحنی قدرت در ایران***. چاپ اول. مولف

فراهانی، ادیب الممالک 1307 ***دیوان کامل اشعار***. تصحیح وحید دستگردی. چاپ اول. تهران : ارمغان.

کرمانی، ناظم الاسلام 1384 ***تاریخ بیداری ایرانیان***، چاپ هفتم. تهران : امیرکبیر.

نفیسی، سعید. 1330. «مرگ بهار». *کاویان*.سال دوم. شماره 24. صص19-13

همایی، جلال‌الدین. «سرگذشت بهار» در ***بلند آفتاب خراسان***. ص 71-69

یغمایی، حبیب. 1330«رحلت ملک الشعرا».***یغما***.سال چهارم، شماره 1. صص 8-6

لسان الملک سپهر

[Downloaded from erfaniyat.iauh.ac.ir on 2024-04-24]